



اصلا من بازیگری نمی کردم. در واقع بعد از این فیلم برای من سینما و بازیگری به معنای درستش شکل گرفته و شروع شده و معتقدم بازیگری درست رو با آقای میرکریمی یاد گرفتم

سادگی و در ادامه پیچیدگی نقش رسول برای شما چالش های از نوع عدم باور پذیری برایتان نداشت؟

به این شکل بود که از نقش رسول کلیتی را در پیش تولید به من گفته بودند و در عین حال در آن محیط و لوکیشن فیلمبرداری تعدادی کارگر آنجا بود برای ساخت و ساز دکورها که من هر روز لباس کار می پوشیدم و می رفتم با آنها واقعا کار می کردم و در معاشرت با آدم هایی بودم که از طبقه همان رسول نگهبان شب بودند. من دائما آن ها را می دیدم و از آنها اطلاعاتی را دریافت می کردم و همه را به ناخود آگاهم می سپردم و بخش هایی را که انتخاب کرده بودم با کارگردان در میان می گذاشتم که رفتار این کارگر چطور است؟ این شکلیه رسول؟ رسول می تواند شبیه این شخص باشد؟ مثلاً می گفتند بله این الان خود رسول است، بعد از آن من او را بیشتر از بقیه زیر نظر می گرفتم. به همین شکل کدهای اینچینی می گرفتم از رفتارها، و در واقع در زمان فیلمبرداری خیلی از اطلاعات دیگه در ناخود آگاه من وجود داشت و بخشی رو جلوی دوربین انجام می دادم و آقای میرکریمی می گفتند آره همین درسته و گاهی هم میگفتند نه به نظرم رسول این کار را نمی کند و... یا در زمان هایی از من می پرسیدند که توریج به نظرت در اینجا این کاراکتر چه کار می کند؟ به همین شکل در واقع یک بده بستان تعاملی با کارگردان درباره نقش رسول داشتم.

پس در مجموع، دست شما برای خلاقیت های فردی برای ایفای نقش باز بوده است؟

خیلی، آقای میرکریمی کاملا دست را باز گذاشته بودند و از هر پیشنهادی استقبال می کردند، ولی نه به معنای پذیرفتن همه ی پیشنهادات. البته خودشان هم از همان روز اول به من گفتند که: توریج اگر صدتا پیشنهاد در رابطه با نقش داشتی به من بگو، ولو اینکه ۹۹ تای اون ها را نپذیرم، اما تو پیشنهاد صدم را هم بگو

صحبت پایانی

به نظرم گروه کارگردانی واقعا برای من سنگ تمام گذاشتند یعنی تیم کارگردانی که در راس آنها آقای میرکریمی بود و پائین تر آقای محمد عسگری عزیزم که کاملا کاملا حواس شان به من بود به صورت عجیب و غریب و خیلی زیاد هوای من را داشتند. هر چه را که درخواست می کردم و حس می کردم به درد نقش ام می خورد، برایم محیا می کردند. و حس می کنم همین حس حمایت کننده در طول کار بسیار کمک کننده بود.

سال ۱۳۹۲ بود. از همان موقع شروع کردم و در سینما با نقش های کوچک و کوتاه ادامه دادم، خیلی تلاش کردم تئاتر هم کار کنم اما هیچ وقت قسمت نشد با وجود تلاش زیاد ورود به تئاتر برایم حاصل نشد. در مجموع بازیگری برایم به صورت آکادمیک و با دانشگاه اتفاق نیفتاده است بلکه با تجربه کردن و آزمون و خطا کردن جلوی دوربین طی این سال ها اندوخته هایی رو برای بازیگری داشته ام.

در مواجهه اولیه با سناریو چه حسی نسبت به شخصیت رسول داشتید؟

در وهله اول که به من فیلمنامه ای داده نشد من فیلمنامه را در جلسه بیستم در حین فیلمبرداری خواندم اما خب قصه و کاراکتر را کاملا می دانستم و به آن آگاهی داشتم. وقتی هم که فیلمنامه را خواندم خیلی خوشحال بودم و با خودم گفتم "باریکلا چه نقشی رو گرفتی و چه شانسی و... ازش خوب استفاده بکن".

آیا یکی از شگردهای رضا میرکریمی در کارگردانی همین بود که در ابتدا فیلمنامه را به باز بگر ندهند؟

زمان کمی برای تمرین لهجه کرمانی داشتیم. به همین خاطر مشاور لهجه کل فیلمنامه را به لهجه کرمانی برگرداندند. و در همان پیش تولید از من خواسته شد که کل فیلمنامه رو با همان گویش کرمانی بخوانم و حفظ کنم. گفتم: "به من اجازه بدین در همین فرصت کم گویش کرمانی را یاد بگیرم و من فیلمنامه رو نخونم" چون فکر می کردم آقای میرکریمی تمایل دارند که باز بگر فیلمنامه رو نخواند، پس من خودم هم از این موضوع استقبال کردم و گفتم لهجه کرمانی را کامل یاد می گیرم تا به خاطر کمبود زمان کافی مجبور نباشند فیلمنامه را بر خلاف میل شون از همون اول به من داده باشند. در واقع اول بر لهجه و گویش کرمانی مسلط شدم و پس از آن در حین فیلمبرداری بود که آقای میرکریمی از من خواستند فیلمنامه را بخوانم.

این نقش در پرونده حرفه ای و بازیگری تان نقطه عطف درخشانی است، قلمداد خودتان از ایفای نقش چیست؟

این نقش کاملا زندگی من را روشن کرد، ۱۰ الی ۱۲ سالی بود در حال تلاش بودم که بازیگری کنم و هیچ خبری نبود به جز نقش های کوتاه، اینکه با همچین نقشی با آقای میرکریمی مواجه شدم خب خیلی اتفاق بزرگی برای من بود. به نظرم بازیگری من از نگهبان شب و ایفای نقش رسول شروع شده و انگار قبل آن هیچ اتفاقی نیفتاده و

در فیلم نگهبان شب ما خانواده ای را می بینیم که دچار مشکلات عدیده ای هستند و در موقعیت طبقه کم بر خوردار از نظر اجتماعی قرار دارند، با این حال این فیلم وارد مقوله سیاه نمایی نمی شود و در انتها مخاطب با حال خوبی از سالن خارج می شود، با توجه به اینکه این موتیف سبکی در فیلم های دیگر تان نیز دیده می شود، دلیل این حال خوب در سینمای رضا میرکریمی را در چه می دانید؟

در ابتدا باید بگویم من برای سیاه نمایی در فیلم معادلی معنایی ای در ذهن ندارم. اما به طور کلی از نظر من فیلمی سیاه است که انسانیت درون آن مرده باشد. انسان تنها عامل موثر در بهبود و تغییر شرایط است. وقتی در یک فیلم، انسان در مواجهه با شرایط بی اراده و بی اختیار می شود، به مخاطب احساس حقارت دست می دهد. فیلم های که حال ما را بد می کند معمولا راهی را برای نجات باز نمی گذارند و شاید بشود تعبیر سیاه نمایی را که مدنظر تان است را درون این مضامین جستجو کرد.

در این صورت می توان استنتاج کرد که رمز این حال خوب در سینمای میرکریمی؛ این است که به انسان احترام می گذارد و انسانیت درون آن نمی میرد....

بله، این هم می تواند تعبیر درستی باشد.

توریج الوند:

باریکلا چه نقشی را گرفتی

بازیگری برای توریج الوند چطور شروع شد؟

در دانشگاه رشته مهندسی شیمی خواندم، ولی از همان اول دوست داشتم بازیگر شوم و اتفاقا دوست داشتم بازیگری باشم که در دانشگاه بازیگری را نخوانده باشد، می خواستم در رشته دیگری که اتفاقا خیلی هم سخت باشد، تحصیل کنم به همین خاطر به سراغ مهندسی شیمی رفتم "چون فکر میکردم اینجوری با کلاس تره!" که بعدا فهمیدم چه اشتباهی کردم!!! در همین دوران تمرینات تئاتری زیادی داشتم بعدها به کلاس بازیگری رفتم و دوره تخصصی بازیگری را پیش علی سربای گذراندم. البته قبل از آن هم در سینما به عنوان دستیار حضور داشتم. اولین باری که جلوی دوربین رفتم زمستان